



بنیاد اسلامی و فرهنگی هئیت ایرانیان  
I.R.I.C.F

**عید سعید**

**قربان**

**مبارک باد**

\*

**اطلاعیه**

بعد از طوفان ۱۶ ماه می  
گذشته در هیوستن،  
متأسفانه برخی از تاسیسات  
بنیاد از جمله ۵ کولر از ۷  
یونیت، از آسیب گردباد در  
امان نماند و با هوای گرم  
فعلی امکان برگزاری برنامه  
های تجمعی را محدود  
ساخت. امیدواریم با  
مساعادت و همت دوستان  
امور تعمیراتی ساختمان  
هرچه زودتر به سرانجام  
برسد و شرایط برای برگزاری  
برنامه های ویژه بعدی و از  
جمله مناسبت عاشورا  
مهیا بشود.

**بنیاد نیازمند کمک شماست**

\*\*\*\*\*

10125 Emnora Ln.  
Houston, TX

(832) 466-8849  
تلفن اطلاعات

(713) 461-4726  
تلفن پیام گیر

## عید بزرگ قربان مبارک باد

**"موسم حج"**

پس از رمضان.. و اینک... تو ای زائر خسته و دل شکسته خانه خدا... اینک که در قلب و روح، در مال... و منالت و در ایمانت، به مقام استطاعت رسیده ای و درسرزمین وحی پای در رکاب عشق نهاده و بر راهی میروی که ابراهیم پدرملت ایمان قرنهای قبل از تو پیموده و در جای جای آن اقلیم قدسی... نقطه اتصال زمین به آسمان... رد پای خویش و اسماعیلش را برایت به یادگار گذاشته... با خدای خلیل عهد کن و تا همیشه بر سر پیمان خویش بایست... عهد کن که هرگز... هرگز پشت به آن خانه نکنی و رو به سوی دنیا نایستی که در حج، تو دریک قدمی وصلی و در همسایگی دوست و حج آخرین پایگاه دنیائی توست، تویی که در جستجوی آنکه عمری بر سرسجاده میخواندیش و در حسرت حضورش پیشانی بر مهر عشق می سائیدی... اینک در جوار اوئی... و در این میقات، همچون خسی شده ای روان برجوی رحمت دوست، رقصان و پای کوبان.

پس تو ای حاجی ای طواف کننده خانه دوست قدر این حال بدان و در این مکان پاک و در این زمان مقدس خود را از دلبستگی ها و پیوستگی های دنیائی و رهان و بند رقیبت هرچه غیر خداست از پای باز کن تا به مقام جاودانگی برسی و خود را در وجود او و او را در وجود خود حل کنی... تا تو او شوی و او تو.  
ای حاجی... در این اقلیم عاشقان، رخت سپید، تنها اندوخته ای که از این سرای خاکی با خود خواهی برد را بی تکبر برتن کن و موی سربتراش، به آینه نگاه مکن که دیگر اکنون در میان موج سپیدی که از هر سو بر این سرزمین وحی خروشیده تو جسم نیستی و از بند جسمانیت و نفس پلید و پلشتی که دانما وجود خاکی تو را به بدی امر میکند و آن را در اسارت خود میخواهد رها شده ای و آزاد.

در این رستاخیز بی منتها تو وجود بی شکل و بی نشانی شده ای که اندازه های هستی ات را تنها اخلاص و ادراکت از این نمایشنامه ابراهیمی تعریف میکند. آری از آرایش ببرهیز، کشتار مکن، از بند سیاه کینه ها، عداوت و دشمنی هائی که هوای هستی ات را آلوده، خود را و رهان و هوای سینه از نفس نفس های رحمانی هاجر در سعی میان صفا و مروه اش پرکن و به یاد داشته باش که یافتن آب تنها به عشق است و نه به سعی اما پس از سعی و آنگاه که آموختی که آب کم جویی و... تشنگی آری به دست... نیت وصل کن و از زمزم اسماعیل جرعه ای آب زلال بنوش تا سوی یار بال گشایی... تا جاودانه شوی.

از طواف خانه دوست که گذشتی در عرفه، صحرایی که از همه تاریخ و جغرافیا وسیعتر و فراختر است، ایمان خود را به عالیترین درجه صدق و اخلاص... عرفان... نزدیک کن و در مشعر، از شعار دور شو و شعور برتر الهی را بر مرکب خرد سوار کن و آماده شو تا به آن درجه از خلوص و خودآگاهی دست یابی تا راز رمی جمره بر تو آشکار گردد... تا بدانی چرا باید در منا... منیت خویش بسوزانی و بر تثلیث شومی که تو را از رفتن به سوی زیباترین و آخرین پرده این نمایشنامه شگفت... قربانی کردن عزیزترین سرمایه ات... اسماعیل... باز میدارد، سنگ آگاهی و خود آگاهی بکوبی و آنگاه با قربانی کردن... به او... به معبودت... به او که عمری می خواندیش و اکنون در کنار خانه اش نشسته ای بگویی که در قلب تو جانی برای دوعشق نیست... و آنگاه بازگرد و باز خانه دوست را طواف کن تا ببینی این بار در عبور از این مسیر شگفت پر رمز و راز... از این سه اقلیم وصل چگونه از خامی به مقام سوختگی رسیده ای... و هوای گفتگو هایت با یار چگونه تغییر کرده است... و حال که به فرمان خدا و ایستاده بر شانه ابراهیم، به نیروی تشنگی اسماعیل و به سعی هاجر، بتهای ازلی و جاهلی ذهن ات را شکسته ای و به خانه دوست نزدیک شده ای سری به آن غار کوچکی که از همه تاریخ بزرگتر است... حراء را میگویم... بزن تا بشنوی آوای خوش وحی را در اندرون این شکاف باریک و تاریک... همان مکان مقدسی که داستان خلقت انسان از دل آن آغاز شد... تا بشنوی قصه عشق و دلدادگی عاشق و معشوق را و... آنگاه... آنگاه تو دیگر نه شبح ابراهیم که "اکنون، ابراهیمی، و اسماعیل را به قربانگاه آورده ای. اسماعیل تو کیست؟ چیست؟ مقامت؟ آبرویت؟ شغلت؟ پولت؟ خانه ات؟ باغت؟ اتومبیلت؟ خانواده ات؟ علمت؟ درجه ات؟ هنرت؟ روحانیتت؟ لباست؟ نامت؟ نشانت؟ جانت؟ جوانیت؟ زیبایی ات؟ و... من چه می دانم؟ این را باید خود بدانی و خدایت. من فقط می توانم نشانی هایش را به تو بدهم، آنچه تو را در راه ایمان ضعیف می کند، آنچه تو را در راه مسئولیت به تردید می افکند، آنچه دلبستگی اش نمی گذارد تا پیام حق را بشنوی و حقیقت را اعتراف کنی، آنچه تو را به توجیه و تاویل های مصلحت جوینان و... به فرار می کشاند و عشق به او کور و کرت می کند و بالاخره آنچه برای از دست ندادنش، همه دستاوردهای ابراهیم وارت را از دست می دهی، او اسماعیل تو است! اسماعیل تو ممکن است یک شخص باشد یا یک شیئی، یا حالت، یا یک وضع، و یا حتی یک نقطه ضعف! تو خود آن را هر که هست و هر چه هست باید به منی آوری و برای قربانی انتخاب کنی.

(بقلم: شهریار جودت) خرداد ۱۴۰۳